



تاریخ انتشار: ۰۲ خرداد ۱۳۹۷ - ۱۴:۱۰ - May 2018 23

کد خبر: ۸۴۷۰

حجت الاسلام ایزدهی / جلسه 13 (96-97)

فقه سیاسی ۱ بررسی گستره اختیارات حاکم اسلامی در مرسله صدوق

وسائل - پیامبر(ص) در عرصه عمومی، در قضا، در تقنین و در امور شخصیه که قابلیت ارجاع به امور عمومی دارد و خیلی دیگر از موارد که به حاکم ارجاع داده شده است، اختیار دارد؛ اما در مواردی هم تخصیص خورده است و می‌گوید که حاکم اختیار ندارد، همانند زندگی شخصی مردم، اخبار خصوصی مردم، نوع تعامل همسران با همدیگر، در این موارد پیامبر اختیار ندارد.

به گزارش خبرنگار وسائل، [دربس خارج فقه سیاسی](#)، [حجت الاسلام والمسلمین سید سجاد ایزدهی](#)، مورخه 96/1/29 در مدرسه عالی فیضیه قم برگزار شد و به گستره اختیارات حاکم در جامعه اسلامی پرداخت که متن درس در ادامه تقدیم می‌شود.

خلاصه درس جلسه گذشته

در [جلسه گذشته](#) مطرح شد، ادامه بحث در روایت مرسله صدوق بیان شد و ماحصل آن این شد که تمام اختیارات پیامبر برای جانشین ایشان هم وجود داشته باشد؛ برای این مطلب قرینه‌هایی بیان شد که یکی از آنها این بود که خلیفه به آن کسی گفته می‌شود که نزدیک به مستخلف عنه می‌باشد.

در نهایت چند سؤال و جواب و اشکال هم مطرح شد که ماحصل همه آنها این شد که خلیفه در معنای عام خود بیان شده است.

اصل بحث:

ادامه بحث در روایت مرسله صدوق

بحث ما در مرسله صدوق بود که اجمالاً دلالت این روایت برمدعای ما بررسی شد و آن این بود که اگر خلیفه به معنای مصطلح باشد به خصوص در آن عرف و در آن زمان و در میان آن مردم اگر اینطوری باشد، طبیعتاً مقتضای استخلاف از پیامبر این است که هر نوع اختیاری که پیامبر دارد بعد از او هم جانشین او داشته باشد این خلاصه مدعا بود.

طبیعتاً در خصوص پیامبر گفتیم که ایشان در عرصه عمومی در قضا، در تقنین و در امور شخصیه که قابلیت ارجاع به امور عمومی دارد، اختیار دارد؛ مثل سن رشد و خیلی دیگر از موارد که به حاکم ارجاع داده شده است و در مواردی هم تخصیص خورده است و می‌گوید که حاکم اختیار ندارد، زندگی شخصی مردم، اخبار خصوصی مردم، نوع تعامل همسران با همدیگر، در این موارد پیامبر اختیار ندارد

مدعای ما تقریباً تمام شد؛ اما چند اشکال بر دلالت این روایت و بر این مدعا شده است، که فکر کنم پنج تا باشد که یکی را در جلسه گذشته مرور کردیم:

اشکال اول: این است که ما اگر روایت را نگاه کنیم روایت در چه فضایی بیان شده است؟

در زمان حضور پیامبر(ص) نه در زمان اهل بیت، وقتی پیامبر می فرماید خلیفتی، و بارها و بارها این را مطرح کرده‌اند یا مستقیم یا غیر مستقیم، همین که می‌فرماید: علی خلیفتی و مواردی دیگر که روز گذشته هم مرور کردیم و صحبت کردیم؛ طبیعتاً وقتی پیامبر می‌خواهد بفرماید صراحتاً بیان می‌کنند که منظورشان امیرالمومنین(ع) است و کسانی که از ذریه ایشان و بعد از ایشان می‌آیند؛ در حالی که دیگرانی آمدند و گفتند که خلیفه خودشان هستند؛ در حالی که در مثل این روایت پیامبر می‌فرماید خلیفه من کسانی هستند که این ویژگی‌ها را دارند، لذا اصولاً بحث به فقیه و عصر غیبت و این حرف‌ها نمی‌رسد این شد یک قرینه.

اما قرینه دوم: اینکه پیامبر می‌فرماید: خلیفه منظور آنهایی هستند که نزدیک به پیامبر(ص) هستند ما خلفای تا 200 الی 250 سال را بی خیال شدیم، بعد رفتیم، گفتیم خلیفه یعنی فقهای عصر غیبت و بعد از آن را شامل می‌شود؛ طبیعتاً باید منظور پیامبر زمانی باشد که به خود ایشان متصل است.

الهم ارحم خلفایی، یعنی خلیفه بلافاصل و متصل، اما در نگاه اول توی ذهن مردم نمی‌تواند اینطور باشد که مربوط به عصر غیبت و چند صد سال بعد باشد، یعنی اصلاً تبادل اولیه ندارد؛ لذا اصلاً این روایت از بحث ما اجنبی است و روایت به بحث خلافت ائمه عنایت دارد والسلام و ربطی به بحث ولایت فقیه ندارد.

سؤال: روایت شامل ائمه می‌شد؛ ولی آیا غیر ائمه را هم شامل می‌شود، این را باید بررسی کرد، آن قسمت روایت که می‌فرماید یأتون من بعدی یروون حدیثی یعنی عنوان عام است.

جواب: در مرحله اول به اهل بیت به مثابه راوی حدیث و سنت اطلاق نمی‌شود اینگونه نبود که گفته شود اهل بیت راوی سنت اند و راوی خبرند اینها سنخشون نزد مردم هم به مثابه راوی نبود، ولو اینکه اینها در مقابل جعل پیامبر(ص) جعل نمی‌کردند، اینها شارح پیامبر هستند به این معنی نیست که راوی پیامبر باشند.

اما تعبیری که از جایگاه علم و فقاها اهل بیت خبر می‌دهد، بسیار با عظمت و بزرگ است در زیارت جامعه کبیره است، خزان العلم و عیبه علم الله، اولو العلم من خلقه و.... ارکانا لتوحیده.

اما اگر بگوییم اینها در حدود راوی سنت پیامبر هستند تقلیل ائمه هست و این اطلاق شامل اینها نمی‌شود، ولو اینکه پیامبر گفته باشد و هر چند اینها شان استخلاف بلا واسطه پیامبر را داشته باشند قید تعلیلی به اینها نمی‌خورد، بر فرض هم که بخورد چه منافاتی دارد که به اینها بخورد و به بعدی‌ها هم بخورد و بعدی‌ها در حد مقوله تشکیک و اینها در حد اعلا، اما عنوان تعلیلی به هر دو صادق باشد؛ در قسمت اول همین روایت دال بر جعل ولایت برای ائمه است و باز همین روایت دال بر جعل ولایت برای در عصر غیبت برای فقها می‌شود، چه اشکال دارد.

سؤال: یک مسأله که هست این هست که ما روایت داریم بعد از پیامبر سنت پیامبر از بین رفته بود، این روایت اثبات می‌کند که مسأله استخلاف منحصر در ائمه است؛ به عنوان نمونه که امام حسین فرموده بود، انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی رسول الله و احیی بسیره رسول الله، امثال این روایت زیاد است چطور این روایت مستند ولایت فقیه می‌شود؟

جواب: فرض کنید جابر بن عبدالله انصاری بیاید بعد از پیامبر روایت نقل کند یا مجموعه‌ای از فقها بیایند و نقل کنند فقط ائمه که نقل روایت نمی‌کردند بقیه که نقل روایت می‌کردند آیا شامل بقیه نمی‌شود یا می‌شود؟ عرض این است که ما باید در مقام مخاطب قدر متیقن بگیریم و شارع باید قدر متیقن را

لحاظ کند یا عبارت مطلق است که شامل مطلق افراد می شود که نقل حدیث و روایت می کنند، مطلق فقها را شامل می شود، فقیه به معنای اتم و اکمل که اهل بیت هستند و به معنای ناقص غیر اهل بیت منافاتی ندارد.

با این قضیه، ولو اینکه در عصر حضور عنوان مشیر مشیر است به اهل بیت، البته با این قید که زمان پیامبر، پیامبر می دانست که بعد از او از ایشان نقل روایت نمی کنند و مشکلاتی به وجود می آید انحرافات به وجود می آید و پیامبر می خواهد بگوید که کسانی که بعد از من می آیند و نقل حدیث می کنند.

البته نه حضرت علی، در آن زمان که ممنوع نبوده و نقل حدیث و سنت پیامبر می کرده است، زمان امام حسن(ع) و امام حسین(ع) تا زمان امام سجاد(ع)؛ معاویه منع می کرد؛ اما از زمان امام باقر علیه السلام به بعد که می فرمودند قال رسول الله، آنجا به امام اشکال می کنند که شما که پیامبر را ندیدی چگونه از ایشان نقل حدیث می کنید؟

در همین فضا امام می فرمود قال الله تعالی عزوجل باز اشکال می کردند تو پیامبر را ندیدی از خداوند نقل حدیث می کنی؟ امام می فرمودند حکایت ما با شما فرق می کند؛ لذا هم نمی شود گفت فقط شامل اینها می شود، از طرفی شان اینها هم شان راوی بودن نیست که بگوییم اینها فقط نقل روایت می کنند؛ ناقل روایت هستند ولو اینکه فضای جامعه اقتضا می کند که افراد قریب نسبت به افراد بعید سزاوارترند، ولی اللهم ارحم خلفایی؛ یعنی کسانی که به ترتیب پشت سر من می آیند، حالا این خلفا چه ویژگی دارند، جانشین من کسی است که نقل حدیث می کند؛ لذا مشکلی ندارد که بقیه را هم شامل بشود، یعنی اختصاص به قبلی ها ندارد.

این روایت جعل ولایت برای اهل بیت می کند، همچنان که برای بعد از اهل بیت هم جعل ولایت می کند جعل ولایت عنوانی است نه شخصی، پیامبر می تواند وقتی سوال می شود من خلفائک بفرمایند که 12 امام را نام ببرند به اسم، و شخصی کند؛ ولی این کار را نمی کند و این که به اسم نیامده، بلکه به عنوان آمده نشان می دهد که شامل ائمه و غیر ائمه(ع) می شود، در هر زمانی و فضائی مشار الیه خودش را پیدا می کند.

نکته: مثلاً وقتی می گوییم زید عالم، آیا می شود این زید عالم را از آن اطلاق گرفت؛ یعنی زید در چه عالم است، آیا در هر چیزی عالم است یا نه مراد این است که له علم ما، یک رشته علم دارد، ممکن است مهندسی باشد یا دکتر باشد و یا ادیب باشد؛ اللهم ارحم خلفایی، خلیفه من کسانی هستند که نقل روایت می کنند و به مردم یاد می دهند این تعلیل که بعد از آن می آید بیان می کند، فقها ولایت دارند چون عالمند، پس به خاطر علم جانشینند؛ لذا شان آنها شان افتا است؛ لذا یعلمون الناس، تعلیل که می آید بیان می کند که مقتضای استخلاف، استخلاف در علم است و به معلل خودش بر می گردد و تعلیل مقید می کند استخلاف را، یعنی حیثیت فقاقت موجب اثبات خلافت می شود.

نکته: اجمالاً بحث این است که فقیهی که مدیر نیست، یقیناً جانشین پیامبر نیست، جانشین پیامبر کسی است که مدیریت دارد و در عین حال حیثیت خلافت هم دارد و می تواند نقل حدیث هم کند؛ یعنی روایت در مقام بیان تمام صفات جانشین خود نیست، در مقام بیان صفت اصلی و بارز یا به تعبیری سر سبد اوصاف جانشینان خود پیامبر هست.

نکته: وقتی گفته می شود ولایت فقیه، عنوان فقیه به ولایت منجر می شود، این ولایت، ولایت شانی است؛ اما اگر این شخص توانایی برای اداره نداشته باشد به فعلیت نمی رسد؛ یعنی طبیعتاً فعلیت ولایت مقید به قدرت است، آنهم قدرت اجرا نه اینکه مقید به ما هو فقیه باشد ولایت شانی با علم ثابت می شود.

طبیعتاً از بین فقها کسی باید بیاید که توانایی داشته باشد ولی اگر توانایی نداشته باشد این ولایت به فعلیت نمی رسد منجز نمی شود این خلطی است که بعضی می کنند، مگر فقیه متخصص همه امور است فقیه نهائیتا فقه بلد است، مملکت دکتر می‌خواهد مهندس می‌خواهد مملکت اقتصاددان می‌خواهد مدیریت می‌خواهد، چرا فقیه باید در رأس باشد؟

جواب: هر کسی بیاید همین اشکال بر او وارد است؛ لذا گفته است که از بین فقها چون دین شناسند از بین آنها یکی انتخاب شود و آن کسی که قدرت اجرا و اداره امور را دارد بیاید و ولایت او منجز شود و حیثیت روایت علم این است که چون خلیفه است و فقیه است، اطاعت از او واجب است، جانشینی مقید است نه جانشینی مطلق.

نکته: فرق است بین زید عالم و زید خلیفه، وقتی گفته می شود زید عالم همه از بیرون می دانند که ما علامه مطلق نداریم مفروض است مراد این است که علم خاصی دارد و الا گفته می شد زید علامه؛ اما در زید خلیفه با توضیح اینکه کسی که جانشینی پیامبر دارد در مورد او لحاظ اطلاق، یا اطلاق لحاظ می شود و مقید به فقاقت نیست، در همه امور و لوازم اداره جامعه اسلامی هست؛ و اینکه اللهم ارحم خلفایی سه بار توسط پیامبر بیان شده است، استفاده می شود که موضوع از اهمیت خاصی بر خوردار است.

اشکال بعدی: سؤال اگر اینگونه باشد لازمه اش این است که در زمان ائمه روایت هم بودند ابان بن تغلب، زراره، امام صادق (ع) و غیره بودند پس باید برای همه جعل ولایت شده باشد و حال اینکه قطع داریم در زمان حضور امام ولایت فقط از آن امام است؛ چطور می‌شود ولایت به حالت عنوانی باشد که برای همه جعل ولایت و خلافت کند و بالاتر از آن اگر حیثیت ولایت به معنای اختیار در همه امور نوعیه و سیاسیه و اجتماعیه باشد، لازمه اش این است که در یک زمان چند ولی تام الاختیار وجود داشته باشد و این از محالات است.

اینکه حتی راویان هم ولی باشند قطعاً مراد نیست، چطور شما جعل ولایت برای عنوانی می کنید و مقید به زمان عصر غیبت می‌کنید، پس زمان حضور چه می شود؛ اما فرض کنید این امام دسترسی به یک منطقه ای نداشته باشد، نماینده ای هم ندارد، پس این عنوان در زمان حضور هم مصداق پیدا می کند.

یعنی این عنوان به فرد دیگری منتقل می شود؛ لذا حتماً مقید به زمان حضور نیست و خلیفه چون منحصر در امور سیاسی و نوعی است، تعدد معنا ندارد؛ مگر اینکه این دو در یک مکان مجزا باشند که به یکدیگر دسترسی نداشته باشند؛ لذا می شوند خلفای در عرض یکدیگر و دو خلیفه در یک سرزمین لازم نمی آید.

اشکال آخر: اصلاً این روایت در مقام انشا نیست، تا بگوییم در مقام جعل ولایت است، بلکه در مقام اخبار است دعا می کند، می‌فرماید: خدایا کسانی که بعد از من می آیند و نقل روایت و حدیث ما می کنند، آنها را حفظ کن؛ حالت دعا کردن دارد.

جواب: اللهم ارحم خلفایی اخبار نمی‌دهد، ماده افعال خبر نمی دهد، بلکه انشاء است و ظاهر روایت هم خبر دادن از بعد خود نیست، منصرف از این قضیه بحث نیابت است و حتی بعدترها را هم شامل می شود و سه بار گفتن هم نشانه تأکید است. /908/م